

حس حضور، مطلوب‌ترین برآیند ارتباطات انسان با محیط

محمد نقی زاده*

تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۱۷ تاریخ پذیرش: ۹۱/۷/۲۴

وَ احْذَرْ مَنَازِلَ الْعَفْلَةِ وَ الْجَفَاءِ وَ قَلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ:
و احتراز کن از جاهایی که مردم آن از یاد خدا غافل‌اند و به یکدیگر
ستم روا می‌دارند و بر اطاعت خدا به یکدیگر کمک نمی‌کنند.
(نهج البلاغه، ن ۶۹)

چکیده

از روزگاران گذشته تا امروزه که موضوع پرداختن به معرفی شهر آرمانی (یا شهر خوب یا شهر قابل‌زیست و مانند اینها) و ویژگی‌های آن شدت پیدا کرده است، بسیاری از حکما و مصلحان و داعیه‌داران شناخت راه‌های سعادت‌مندی بشر، اقدام به معرفی بهترین‌هایی برای انسان در زمینه‌های مختلف کرده‌اند؛ یکی از مهم‌ترین این زمینه‌ها بهترین و مطلوب‌ترین فضای زندگی انسان، اعم از شهر یا معماری بوده است. بسیاری از حکما و عرفا و متخصصان از تعبیری چون شهر آرمانی، خانه مطلوب، بوتوپیا، شهر خدا، معماری انسانی و امثال اینها سخن گفته‌اند. با عنایت به دگرگونی‌های کالبدی و فن‌آوری و فکری و امکانات در دسترس و شیوه زیست، به نظر می‌رسد که به جای سخن گفتن از بهترین کالبد معماری، اصلح آن باشد که به بهترین و عالی‌ترین اصل یا صفت برای معماری، یا معماری‌ای که برای زندگی انسانی انسان مناسب و مطلوب باشد، سخن گفت. بدیهی است که در کنار معرفی این عالی‌ترین صفت، تبیین بدترین ویژگی نیز ضرورت خواهد داشت. به دنبال پاسخ این سؤال که بهترین صفت برای معماری مطلوب چیست، این سؤال نیز مطرح می‌شود که بهترین حالت برای انسان چه حالتی است؟ مطالعات و کاوش در فرهنگ اصیل ایرانی متکی بر جهان‌بینی توحیدی نشان می‌دهد که بهترین حالت برای انسان، آگاهی یا «حس حضور» (و شعبات آن شامل حس خودآگاهی، حس زمان، حس ایمان، حس امان، حس مکان و...) است؛ در مقابل بدترین حالت برای انسان، حالت غفلت و ناآگاهی و جهل است که در آن، هر چیز بر او مشتبه می‌شود. نگارنده مقاله حاضر با اتکا به روش‌های اکتشافی و تحلیلی و قیاسی، سعی کرده تا در مقایسه بهترین صفت برای بهترین‌هایی که حضرت احدیت برای سعادت و کمال انسان خلق کرده است، به بهترین صفت برای معماری مطلوب ایرانی (که اسلامی و حتماً انسانی) است، دست یابد. ناگفته نماند که اصلی‌ترین معادل واژه برای «حس حضور» و «آگاهی»، بیداری و متذکر بودن است؛ به این ترتیب، اصلی‌ترین صفت برای بهترین فضای زندگی، تذکردهی، بیدارکنندگی و غفلت‌زدایی خواهد بود.

کلیدواژه‌ها

حس حضور، حس مکان، مکان، معماری، ذکر، غفلت.

پرسش‌های پژوهش

۱. برترین صفت برای مطلوب‌ترین مکان زندگی انسان (معماری و شهر) کدام است؟
۲. مطلوب‌ترین حالت برای انسان چه حالتی است؟
۳. مطلوب‌ترین محیط برای زندگی انسان کجاست؟

أَلَمْ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَ
أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ: ای فرزندان آدم آیا با شما عهد بستم
که شیطان را بندگی نکنید که او شما را دشمنی آشکار است و مرا
پرستش کنید؛ این است راهی مستقیم.

(یس: ۶۰-۶۱)

مقدمه

با عنایت به اینکه عالی‌ترین حالت و مطلوب‌ترین وضعیت برای انسان، حالت آگاهی و هشیاری و بیداری وی و دوری‌اش از غفلت- که جلوه‌گاه و ظهور تمایز انسان با سایر موجودات است- می‌باشد. می‌توان گفت که عالی‌ترین نسخه همه موضوعات مربوط به انسان، نسخه‌هایی هستند که او را هشیار و بیدار و آگاه نگه دارند، بر آگاهی و علم او بیفزایند، او را به سمت تعالی و کمال هدایت کنند، از غافل ماندن و غافل شدن او پیشگیری کنند، و حس حضور را (به عنوان برآیند حس‌ها و دریافت‌های وی از محیط) به او القا نمایند.

از میان همه موضوعات، یکی از اصلی‌ترین موضوعاتی است که می‌تواند عامل بیداری و آگاهی و هشیاری و تعالی و کمال انسان، و یا بالعکس، زمینه‌ساز غفلت و خواب کردن اهل خویش و غوطه‌ور کردن مردم در قلمرو زندگی فیزیولوژیکی و دنیایی باشد، مجموعه محیط و فضای زندگی انسان است، زیرا مجموعه بسیاری از عناصر و اجزا و اصول و مفاهیم و رفتارها و فضاها و معانی است، همچنین انسان را به انجام رفتارهایی دلالت می‌کند، و نیز ارزش‌هایی را به او القا می‌کند. به بیان دیگر، محیط زندگی (و از جمله شهر و معماری) مجموعه اجزایی است که هر کدام از این اجزا می‌توانند به عنوان یادآور و تذکردهنده و هشیارکننده انسان، ایفای نقش کنند و یا بالعکس، مانع بیداری و هشیاری او شوند و وی را در غفلت و جهل و بی‌خبری و خواب نگاه دارند.

علاوه بر جایگاه والای آگاهی، اصلی‌ترین دلیلی که در باب اهمیت ذکر و متذکر بودن و حس حضور در محضر الهی می‌تواند مورد اشاره قرار گیرد، «ذکر» بودن بهترین‌های خلق الهی است؛ برای نمونه، قرآن کریم در موضعی، خود را ذکر معرفی می‌کند. (یس: ۶۹-۷۰) مطابق اعلام قرآن کریم، پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص) نیز مذكر است (غاشیه: ۲۱) و برانگیخته شده تا انسان‌ها را به همه نیکی‌ها و حسنات و مکارم متذکر شود و راه را به آنان بنماید. ملاحظه می‌شود که اصلی‌ترین صفت عالی‌ترین کتابی که سخن حضرت احدیت است، ذکر بودن و یادآور بودن آن است، و صفت عالی‌ترین انسان و گل سرسید خلقت نیز متذکر بودن او؛ بنابراین، اصلی‌ترین ویژگی همه موضوعات مربوط به انسان (و به‌ویژه موضوعاتی که عامل و زمینه‌ساز هدایت و فلاح و رستگاری انسان‌اند) خاصیت تذکردهی آن‌هاست.

از میان تمایلات و گرایش‌های چهارگانه انسان (که عبارت‌اند از: میل به پرستش، حقیقت‌جویی، خیرخواهی و زیاددوستی)، حقیقت‌جویی گرایشی است که به نظر می‌رسد می‌تواند حتی به عنوان جهت‌دهنده و تعالی‌بخش سه میل دیگر ایفای نقش کند. به بیان دیگر، آگاهی به حقیقت است که علاوه بر ارضای حس و میل حقیقت‌جویی انسان، می‌تواند در زمینه‌های میل به پرستش و دوست داشتن و خیرخواهی و نیکوطلبی و زیاددوستی نیز انسان‌ها را هدایت کند تا آنچه را باید و سزاوار است بپرستند، خیر و حسن حقیقی را بشناسند، به اخلاق نیکو گرایند، زیبایی

و همه مراتب آن را بشناسند، آثاری زیبا خلق کنند و هنرها و آثارشان نیز عامل رشد و تعالی و کمال انسان گردد. به این ترتیب، می‌توان گفت که جایگاه «آگاهی» و «علم» و «دانستن»، جایگاه والایی در حیات و فعالیت‌های انسان دارد که وصول به آن، زمینه‌ساز سعادت و رستگاری و بهروزی انسان خواهد بود، و این آگاهی و علم به دست نخواهد آمد مگر به تذکر و یادآوری مداوم و مناسب. پس به این نکته عالی توجه کنیم که به تبع عدم تساوی دانا و نادان، زندگی آنان نیز همسان نخواهد بود. (زمر: ۹)

اگرچه ذکر عمدتاً به معنی «یادآوری»، و به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی: «حاضر کردن صورتی است که بعد از ادراک در ذهن حفظ شده، یا نگهداشتن صورت ظاهر در ادراک است که پنهان نشود» (طباطبایی بی‌تا، ۴/ ۵۶)، در اینجا فقط معنای اصطلاحی آن مد نظر نیست؛ بلکه فراتر از آن، هر گونه آگاهی‌دهندگی و هشجاری و احساس حضور را نیز شامل می‌شود. اهم جلوه‌های آگاهی‌دهندگی مورد نظر عبارت‌اند از:

- یادآوری و تذکردهی آنچه در الست از انسان پیمان گرفته شده است؛
- برجسته کردن و یادآوری اصول و ارزش‌های فطری انسان؛
- یادآوری و متذکر ساختن انسان به ساحت‌های حیات خویش؛
- تکیه بر یادآوری نیازهای معنوی و روحانی حیات انسان؛
- هدایت نیازهای قلمرو مادی و فیزیولوژیکی زندگی انسان، و معرفی روند ارضای انسانی و منطقی و معقول آن‌ها؛
- آموزش و یادآوری اصول و ارزش‌های فرهنگی؛
- یادآوری و آموزش ویژگی‌های زندگی جمعی؛
- تقویت احساس حضور انسان در محضر الهی؛
- بیداری و هشجاری انسان.

حس حضور نیز که اصالتاً با حس در محضر الهی بودن (علق: ۱۴) همراه است، علاوه بر این موضوع، مجموعه تمام حس‌هایی است که انسان با اجزا و اعضای «عالم وجود» در پرتو حس در محضر الهی بودن دارد. این مسئله در متن مقاله مفصلاً توضیح داده خواهد شد.

تبعات ادراکی محسوسات

هر گونه تماس و ارتباط انسان با هر پدیده و هر موضوعی (اعم از عینی و ذهنی) که از طریق نگرستن، لمس کردن، بویدن، شنیدن، چشیدن و اندیشیدن حاصل شود، موضوع یا موضوعات دیگری را به ذهن او متبادر می‌کند. مراتب این فرآیند تبادر به ذهن در مقولاتی مانند احساس صرف، به یاد آوردن موضوع یا موضوعاتی دیگر، ادراک معنی مستقیم (که در طیف وسیعی از ساده‌ترین معنی مادی تا پیچیده‌ترین و عالی‌ترین معانی عالی در نوسان است)، تداعی موضوعات یا معانی دیگر، ادراک سلسله معانی، ادراک مراتب غیرمستقیم موضوعات و مفاهیم که در پی تدبّر و تعقل و تفکر به صورت متوالی به ذهن می‌رسند، کشف ویژگی‌ها و معانی جدید از موضوعات و مفاهیم شناخته‌شده یا ادراک‌شده قبلی، یادگیری و آموختن، راهنمایی و هدایت شدن و مقولات مشابه قابل طبقه‌بندی‌اند. طبیعی است که همه این مقولات، نزد افراد مختلف از شدت و ضعف متفاوتی برخوردارند، و همه انسان‌ها از یک شیء واحد ادراکات کاملاً یکسانی نخواهند داشت. اما مهم این است که برخی از زمینه‌ها (مثل مباحث و موضوعات فطری) و بعضی از موضوعات خاص (بومی، قومی، مذهبی و فرهنگی) نزد گروه‌های مختلفی از همه انسان‌ها (برای موضوعات و گرایش‌های فطری) تا جوامع و گروه‌های مرتبط با آن زمینه‌ها و موضوعات، تأثیراتی مشابه و در یک طیف خواهند داشت.

اما از میان همه موضوعاتی که در تماس انسان با پدیده‌ها به عنوان نتیجه تماس و ادراک حاصل می‌شوند، دو تأثیر و نتیجه مهم «آموزش» و «هدایت»، اهمیت بیشتری دارند. بدین سبب، بحث حاضر بر بررسی و تبیین نقش معماری و شهر (و به‌ویژه محسوسات آن‌ها) در هدایت و آموزش مردمان و در ارتقای کیفیت محیط، و به تبع آن بر تعالی کیفیت حیات متمرکز است. در این زمینه نیز، موضوعات مورد مطالعه بیشتر بر مباحثی تأکید دارند که بتوانند

با تکیه بر انسانیت انسان به عنوان «یادآور» او به ارزش‌ها و اصول معنوی و الهی (و البته کنترل و هدایت و راهبری غریز وی) ایفای نقش کنند، و به او احساس حضور را القا نمایند و او را بیدار و هشیار نگه دارند.

اگرچه این موضوع اساسی (یعنی تأثیرات متقابل انسان و محیط بر یکدیگر)، از گذشته‌های دور مورد توجه جدی مصلحان و حکما و رهبران جوامع بوده است، همانند بسیاری از موارد دیگر، در این دوران مورد بررسی و مطالعه علمی (و تجربی) قرار گرفته است. در واقع، این همان چیزی است که در سال‌های اخیر به عنوان روان‌شناسی محیطی در قلمرو معماری و شهرسازی مطرح شده و ادراکات انسان از محیط و آثار آن را بر رفتارهای انسان مورد بررسی و تأکید قرار داده است. (ر.ک: مطلبی ۱۳۸۰) در توضیح این مطلب می‌توان گفت: همان‌گونه که فرهنگ حاکم بر جامعه و ارزش‌های منبعث از آن در شکل دادن محیط زندگی نقش دارند، محیط نیز بر انسان و رفتار او و همچنین بر تمایلات و انتخاب روش زندگی‌اش تأثیر دارد؛ برای مثال، شهر سراسر تبلیغات، آن هم از نوع مادی و تهییج‌کننده مصرفش، شخص را به سمت مصرف‌گرایی سوق می‌دهد. شهری که ابنیه‌اش هر کدام «من» گفته و نشانه گسترش تفکر فردگرایی است، اهلش را به سمت منیت و خودنمایی و ریا می‌خواند؛ و شهری که تحت سیطره و سلطه ماشین است، انسانیت و معنویت اهلش را به مبارزه می‌طلبد؛ و بالعکس، شهر متشکل از عناصر متجانس و متعادل و متوازن و با اجزای هماهنگ و شهر با مقیاس انسانی، مردم را به سمت وحدت جمع می‌خواند. شهر ساده و بی‌پیرایه (و نه الزاماً مخروبه و کثیف)، اهل خود را به سمت تواضع و جمع و به دوری از تفاخر و خودنمایی دعوت می‌کند. شهر زیبا، آرامش و نشاط و سرور را به اهل خویش تلقین می‌کند اما شهر زشت و آلوده، عصبیت و فشار و استرس و سرگردانی و اضطراب را به مردمانش القا می‌کند؛ و قس علیهذا.

تعریف زندگی (ساحت‌های حیات) و عالی‌ترین مرتبه آن

ارائه تعاریف «زندگی» و «قابلیت شهر» برای فراهم آوردن امکان زندگی انسانی، شاید اولین موضوعی باشد که معماران و شهرسازان باید به آن‌ها بپردازند. آنگاه که انسان و ساحت‌های وجودی‌اش شناخته شوند، امکان تعریف زندگی (یا تداوم و بقای هر یک از این ساحت‌ها) روشن‌تر خواهد شد. با توجه به جمیع جهات و آرای مختلف و به‌ویژه آرای متألهان می‌توان سه ساحت اصلی برای حیات انسان قائل شد: ساحت فیزیولوژیکی (یا مادی یا جسمانی)، ساحت نفسانی (یا روانی یا ذهنی) و ساحت روحانی (یا معنوی یا الهی). در زمینه شناخت ساحت‌های حیات، ذکر آرای مرحوم علامه طباطبایی به وضوح بحث کمک می‌کند. ایشان درباره مراتب ادراک زیبایی می‌گوید: «حسن [یا زیبایی] عبارت است از هر چیزی که بهجت آورد، و انسان به سوی آن رغبت کند؛ و این حالت سه قسم است: ۱. چیزی مستحسن از جهت عقل باشد، یعنی عقل آن را نیکو بداند؛ ۲. از نظر هوای نفس نیکو باشد؛ ۳. از نظر حسّی زیبا و نیکو باشد. البته این تقسیمی است برای زیبایی از نظر ادراکات سه‌گانه انسان» (طباطبایی ۱۳۷۴، ۳۷۲/۱۶)؛ و طبیعی است که هر یک از این حالت‌ها با ابزار و آلات و اعضای خاص خود درک می‌شوند.

علی‌ای حال، به تناسب این سه ساحت از حیات، نیازهای انسان نیز تحت سه مقوله نیازهای مادی یا فیزیولوژیکی (مثل خوراک، پوشاک، مسکن و...)، نیازهای نفسانی (مثل میل به آزادی، حب ذات، جلب منفعت و سایر حالات و نیازهای روانی) و نیازهای روحانی (مثل ارتباط با مبدأ هستی و جنبه‌های معنوی و مرتبط با ماوراءالطبیعه) تقسیم‌بندی می‌شوند. به این ترتیب، انسان متشکل از سه ساحت وجودی روح، نفس و جسم است. هر یک از این ساحت‌های حیات، ویژگی‌ها، نیازها، زندگی، رشد، تعالی و کمال خود را دارند که در همه برنامه‌های مربوط به انسان و از جمله در شهر و محیط زندگی وی، باید به طور متناسب و توأمان ملاک عمل و مورد توجه جدی قرار گیرند. مغفول نهادن هر یک از این ساحت‌ها و موضوعات مربوط به آن‌ها، شهر را از جامعیت دور خواهد کرد و توان و قابلیتش را در پاسخ‌گویی جامع به نیازهای انسان تقلیل خواهد داد.

توجه کنیم که علی‌رغم این طبقه‌بندی و تفکیک قراردادی ساحت‌های حیات انسان، حیات انسان دارای وحدتی است که البته مراتب مختلف آن، ارتباطی تنگاتنگ و ناگسستگی با یکدیگر دارند، و مغفول نهادن هر یک از ساحت‌های حیات، زندگی و جامعیت آن و به تبع آن، سایر موضوعات مرتبط با زندگی و حیات انسانی را ناقص

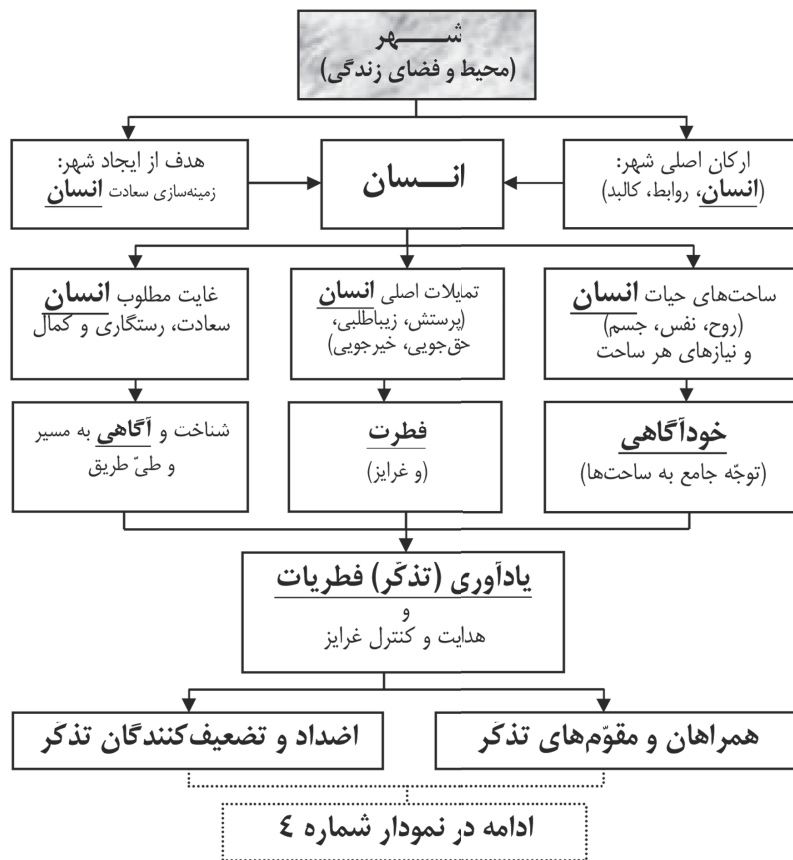
می‌گذارد. اما نکته مهم و اساسی این است که به دلایلی از جمله اینکه اولاً وجه فیزیولوژیک و جسمانی انسان و نیازهای این قلمرو، عینی و محسوس‌اند؛ و ثانیاً، نقص در تأمین نیازهای این ساحت (فیزیولوژیک) منجر به مرگ انسان خواهد شد، این ساحت از زندگی به دلیل کاملاً محسوس بودن، مورد قبول و توجه همگان است. علاوه بر آن، برخی از مکاتب فکری یا کسانی، به دلیل نامحسوس بودن دیگر ساحت‌های حیات، منکر وجود آن‌ها و به‌ویژه منکر ساحت معنوی و روحانی حیات می‌شوند. تمرکز بر وجه مادی و فیزیولوژیکی زندگی و مغفول نهادن سایر ساحت‌ها، نوعی زندگی جانوری است. به این ترتیب که همه حواس و اعضا و جوارح، تنها و تنها به موضوعات کمی و محسوس می‌پردازند و به معنای موضوعات توجه نمی‌کنند؛ به بیان دیگر، تفقه و تدبّر و تعقل نمی‌شود تا معانی و معنای محسوسات ادراک شود. در این حالت است که انسان پس از دچار شدن به مرگ روحانی و معنوی، بر زندگی جانوری متمرکز می‌شود و دچار غفلت می‌گردد. چنان‌که گفته شد، آنچه ضد غفلت است، متذکر بودن است. به این ترتیب، ذکر می‌تواند انسان را از زندگی جانوری برهاند و به مقام انسانیت برساند.

مروری بر آرای مرتبط با عالی‌ترین مکان قابل زندگی

مروری بر آثاری که درباره شهر و محیط زندگی انسان، و به‌ویژه درباره عالی‌ترین و بهترین شهر قابل زیست مطرح شده، نشان می‌دهد که همگی این آثار و نظریات مطرح در آن‌ها، بر یک یا چند اصل تکیه دارند و از آن‌ها به عنوان اصول بنیادینی که کیفیت شهر و قابلیت زندگی در آن را ارتقا می‌دهند، یاد شده است. قبلاً بیان شد که شهرهای با قابلیت زندگی ایده‌آل یا شهرهای آرمانی و ایده‌آل برای زندگی نیز با عناوین مختلفی همچون مدینه فاضله، آرمانشهر، شهر خدا، یوتوپیا، شهر آرمانی، ناکجاآباد، شهر قابل زیست، شهر خوب و امثال اینها معرفی شده‌اند. نکته قابل تأمل آن است که در این دوران، با کنار نهادن اصول و مبانی و ارزش‌های خودی و بومی، عموماً معیارها و ویژگی‌های شهر مطلوب و ایده‌آل، که اهم آن‌ها معیارهایی است که در دهه‌های گذشته اخذ و ارائه و طرح شده‌اند، از بیگانگان اخذ می‌شود؛ برای نمونه، معیارهایی که لنینج برای شهر خوب ارائه می‌کند، عبارت‌اند از: سرزندگی، معنی، تناسب، دسترسی، نظارت و اختیار، کارایی و عدالت. (لنینج ۱۳۸۱) او در آثار قبلی خود نیز به معیارهایی چون خوانایی، نمایانی، هویت، سادگی، فرم، استمرار، تسلط و غلبه، روشنی نقاط تقاطع، تنوع، عرصه دید، آگاهی بر حرکت، عوامل گروهی زمانی، و نام‌ها و معانی اشاره کرده است. (همو ۱۳۷۲) برخی از متخصصان نیز در قالب مقوله پاسخ‌دهی، معیارهایی چون نفوذپذیری، گوناگونی، خوانایی، انعطاف‌پذیری، تناسب بصری، غنای حسی و رنگ تعلق را به عنوان اصول و مبانی طراحی مورد نظر خویش معرفی کرده‌اند. (بنتلی و دیگران ۱۳۸۲) گاهی نیز برای ساختار شهر اصولی چون هم‌پیوندی، محصور کردن فضا، سادگی، ایستایی و پویایی، مقیاس و تناسب، تابین، قلمرو و ترکیب و همچنین برای واحد همسایگی و خیابان، اصولی چون تعادل، وحدت، تقارن و مرکزیت به عنوان اصول طراحی معرفی می‌شوند. (توسلی ۱۳۸۸)

عده‌ای نیز به تبع آرای دوران مدرن بر مقیاس انسانی (با معنا و مصادیق خاص آن، که عموماً وجه فیزیولوژیکی را مد نظر دارد) تأکید داشته‌اند. (لنینج ۱۳۸۱؛ لوکربوزیه ۱۳۵۵ و لنگ ۱۳۸۳) علاوه بر اینها، موضوعاتی چون زیبایی، هویت، سلسله‌مراتب، مشارکت عمومی، مدنیت، هماهنگی، شهروندی، پاسخگویی، مسئولیت، نوگرایی، مدرنیسم، تنوع، تجدد، حقوق، تکلیف، مدیریت، سازگاری، تداوم، ریتم، هنر، علم، عقل، توجه به سرمایه‌های اجتماعی، دانش‌بنیان بودن و پایداری، از تعابیری هستند که در مباحث مربوط به شهر قابل زیست و شهرسازی ایده‌آل رایج و مصطلح‌اند.

همه این اصول، معیارها یا شاخص‌ها، اولاً در بیشتر موارد، ریشه و تفسیری در ادبیات بیگانه دارند؛ ثانیاً غالباً به یکی از زمینه‌های ذهنی یا عینی (عمل یا نظر) تمرکز بیشتری دارند؛ ثالثاً مصادیق تجارب بیگانه با مصادیق و موضوعات بومی، نسبت و تناسب و هماهنگی و همراهی کمتری دارند؛ البته گاهی نیز ممکن است تا حدّ ضدیّت تنزل کنند.



نمودار ۱: نمودار تبیین رابطه انسان با شهر و نقش "ارکان شهر" و "تمایلات انسان" در شناخت "جایگاه تذکر" در "زندگی عالی انسانی"

بدون وارد شدن در توضیح و تفسیر و مقایسه تفاسیر متفاوتی که درباره این تعابیر مطرح‌اند. که در موضعی دیگر به برخی از آن‌ها اشاره شده است (ر.ک: نقی‌زاده ۱۳۸۹؛ همو ۱۳۸۶ و همو ۱۳۸۴). در این فرصت به اصلی اشاره می‌شود که اولاً به نوعی دربردارنده اکثریت قریب به اتفاق آن اصول است؛ ثانیاً و مهم‌تر اینکه توجه و تمرکز اصلی این اصل بر انسان که به عنوان ادراک‌کننده شهر مطرح است، قرار دارد. در واقع، این اصل (تذکردهی شهر و اجزای آن) مستقل از انسان مطرح نیست و کاملاً به او وابسته است؛ به بیان دیگر، به صورت مستقیم به تأثیر محیط بر انسان متمرکز است؛ ثالثاً، نه تنها در میان الهیون، تذکر و بیداری انسان به عنوان اصلی بنیادین مطرح است، بلکه نسخه‌های دیگری از آن مثل خودآگاهی و دانش و امثالهم، در میان همه جوامع مطرح‌اند. در این نوشتار، وجه متعالی و پیشرفته‌ی اصل «تذکردهی» محیط (و شهر) که به معرفت و بیداری و هشیاری انسان و حس حضور او به طور عام متمرکز است، مد نظر می‌باشد. خلاصه آنچه توضیح داده شد، در نمودار (۱) نشان داده شده است. متذکر بودن انسان را که حاصل آن، بیداری و آگاهی و خودآگاهی و احساس حضور انسان در محضر الهی است، می‌توان زمینه‌ساز رشد ایمان و انجام عمل صالح او و عامل وصولش به حیات طیبه دانست (نحل: ۹۷)، و آن را به عنوان اصل بنیادین حیات معقول و انسانی مطرح کرد. اصلی که در هر حالتی، بالاترین و برترین میزان آگاهی انسان را نسبت به هر عمل و هر موضوعی برای انسان به ارمغان می‌آورد. این اصل، آگاهی انسان را نسبت به زمان، مکان، عالم، جامعه، هستی و نیز خودش، در عالی‌ترین سطح در پی دارد؛ به تبع این آگاهی است که انسان می‌تواند مناسب‌ترین راه را برای حیات و فعالیت‌هایش برگزیند.

ریشه‌ها و علل نیاز انسان به تذکر و حس حضور

اصلی‌ترین علت و ریشه نیاز انسان به تذکر و حس حضور در محضر الهی، این است که اولاً عالی‌ترین صیغه زندگی، «زندگی انسانی» است که با آگاهی و علم مترادف است؛ ثانیاً انسان فراموشکار است و مدام نیازمند تذکر و یادآوری و هدایت است. بنابراین، به نظر می‌رسد که بنیادی‌ترین اصل، «آگاهی» انسان به جایگاه خویش در هستی (احساس حضور) و به تبع آن دوری از «غفلت» خواهد بود. در توضیح اینکه چرا انسان‌ها نیازمند یادآوری هستند؟ علاوه بر مباحث فطری، موارد و ادله دیگری نیز مطرح‌اند، که یکی از آن‌ها القای موقت بودن زندگی دنیایی و درمان بیقراری انسان در عالم خاک است. بسیاری از انسان‌ها و به‌ویژه متألّهان عقیده دارند که این جهان، مسیر و محل گذری به سمت جهان آخرت است. به عبارت دیگر، این جهان مادی و عالم خاکی، به‌ویژه برای روح انسان، مکان نهایی و مألوفی نیست، به همین دلیل مدام در آن بیقراری می‌کند و میل به عالمی دارد که از آنجا آمده است. این بیقراری و احساس غربت در عالم خاک، سبب می‌شود تا انسان هر فضای «نو»ی را که ادراک می‌کند، در بدو امر وطن مألوف بپندارد و به آن گرایش نشان دهد. این موضوع سبب می‌شود تا اتفاقاتی رخ دهد که سیر طبیعی و معقول حیات انسان و نوع نگرش او به آرمان‌هایش با اشکال مواجه شود. یکی از این اتفاقات که از قضا بسیار مهم و تقریباً همه‌گیر است و در بسیاری از زمینه‌های زندگی انسان‌هایی از جوامع مختلف، خویش را می‌نمایاند، ظهور و ساخت و رواج «بدل»ها به جای «اصل»هاست. رواج خرافه‌ها، نمایش‌ها، تقلب‌ها، بدل‌ها، تحریفات و تقلیدها از اصلی‌ترین جلوه‌های ایفای نقش بدل‌ها به جای اصل‌ها هستند که در مقولاتی همچون، شبه‌هنرها (به جای هنرهای اصیل)، زیبایی‌های (به جای زیبایی حقیقی)، خرافه‌ها (به جای معنویت اصیل)، تجربه‌گرایی طبیعی (به جای عقل‌گرایی)، و در میل به شبیه شدن به بیگانه و مدگرایی (به جای تبعیت از الگوهای اصیل و الهی) خویش را می‌نمایاند و تقریباً همه مردم به آن آگاهند، و علی‌رغم این آگاهی، بسیاری از مردم به آن‌ها گرایش نشان می‌دهند. نتیجه بارز این روند، دوری انسان از هویت انسانی و حیات معقول خویش و رشد از خودبیگانگی و احساس حقارت وی در برابر بیگانه می‌گردد.

اتفاق دیگر، نفی داشته‌های خویش، و به عبارت دیگر، رشد عدم لزوم تکیه و اتکا و استفاده از داشته‌های خویش و در نتیجه رشد عدم احساس تعلق و توطن است، که با توصیه استفاده و تقلید از سبک‌های بین‌المللی و فرهنگ جهانی تقویت می‌شود. این موضوع که روزگاری در زمینه معماری با عنوان سبک بین‌المللی ترویج می‌شد، امروزه در بسیاری از زمینه‌ها و حتی در زمینه وسایل (و شیوه) زندگی، نه تنها از سوی دیگران که از سوی خود نیز تبلیغ و ترویج می‌شود (تصاویر ۱ و ۲)؛ و به تدریج به عنوان یک ارزش فرهنگی رواج یافته، و فرهنگ ملی و ارزش‌های آن را دگرگون و استحاله خواهد نمود.



تصاویر ۱ و ۲: نمونه‌هایی از تبلیغ شیوه و سبک‌های جهانی زندگی (به عنوان الگوی مطلوب زندگی)

این در حالی است که طراح و برنامه‌ریز و پدیدآورندگان و مدیران شهر و محل زندگی انسان، ضمن القای «قرار» و ایجاد حس تعلق و توطن در انسان، باید او را به موقت بودن زندگی دنیا نیز متذکر باشند؛ و زمینه‌ای را فراهم آورند که غفلت‌زا نباشد، زیرا اصولاً تمرکز و توجه به دنیا زمینه‌ساز (و فراتر از آن مترادف با) غفلت است. (نحل: ۱۰۷-۱۰۸) در واقع، طراح و برنامه‌ریز و مدیر شهر، از طریق سیما و کالبد شهر و معماری می‌توانند ویژگی‌های حیات معقول و انسانی را به مردمان متذکر شوند و آنان را از غفلت برهانند، و ضمن تقویت هویت انسانی و بومی، انسان‌ها را از افتادن در ورطه از خود بیگانگی مصون نگه دارند.

هر شهر و هر عمارت و هر جزئی از آن، باید انسان را به اصول و ارزش‌های معنوی و فکری و فرهنگی متذکر گردد و یادآور و متذکر ارزش‌ها در ذهن اهل خویش و هر ناظری باشد. نکته شایان توجه این است که تذکر و یادآوری در بُعد معنوی و روحانی زندگی، بیش از تذکر بُعد مادی زندگی انسان، اهمیت دارد، زیرا بُعد مادی و جنبه‌های مختلف آن، غالباً نیازی به تذکر ندارد و انسان به طور غریزی در پی رفع و ارضای آن‌هاست. اگر تذکر یا تبلیغ در بُعد مادی حیات و معرفی نیازهای این بُعد از زندگی انسان رخ دهد، سبب طغیان و تهییج آن‌ها و نهایتاً رشد و رواج مصرف‌گرایی و مدیرستی و غوطه‌ور شدن انسان در دنیا و ماده خواهد شد، در حالی که در بُعد معنوی، انسان مداوماً نیازمند یادآوری و تذکر ارزش‌ها و اصول است تا زمینه رشد و تعالی او فراهم گردد.

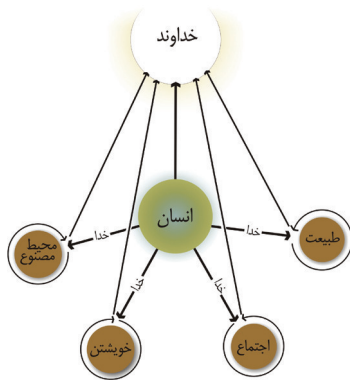
به بیان دیگر، بعد مادی زندگی انسان تنها به هدایت و راهنمایی نیازمند است و محتاج یادآوری و تذکر نیست، و تبلیغ و تذکر و در نتیجه تهییج آن، عاملی در جهت سوق انسان به بعد مادی یا رکود او در آن قلمرو خواهد بود. (جعفری ۱۳۶۹، ص ۹۳) بر خلاف قلمرو مادی زندگی و نیازهای آن، که نیازمند هدایت‌اند، ساحت معنوی حیات انسان که در واقع هادی و راهنما و هدایتگر جنبه‌های مادی زندگی نیز می‌باشد، نیازمند تذکر و تبلیغ و یادآوری مداوم است. در همین جاست که نقش محیط در تذکردهی به انسان مشخص می‌شود. تذکر، در واقع، مقابله با شیطان است که به حضرت احدیت معروض می‌دارد: «شیطان گفت خدا یا چنان که مرا گمراه کردی من نیز در زمین (همه چیز را) در نظر فرزندان آدم جلوه (زینت) می‌دهم و همه آن‌ها را گمراه خواهم کرد، به جز بندگان پاک و خالص تو را.» (حجر: ۳۹-۴۰). علاوه بر آن، یکی از مهم‌ترین راه‌های مبارزه با از خود بیگانگی، زنده نگهداشتن یاد خدا و ذکر او در دل‌هاست. طبیعی است که این سخن به معنای آن است که نظارت و حضور خداوند در همه لحظات زندگی و حیات می‌باشد که راه آن نیز احیای تفکر دینی است. آیات مکرری از قرآن کریم به نقش ارزنده یاد خدا در هدایت و نجات انسان اشاره می‌کنند از جمله آیه ۱۳۵ آل عمران و آیه ۲۰۱ اعراف.

پاسخگویی به این ارزش والا و نیاز اساسی انسان‌ها که برای سعادت آن‌هاست، نیازمند توجه به بسیاری از معیارها در شهر و فضای زندگی انسان است که اهم آن‌ها عبارت‌اند از: توحید، عدل، عبودیت و عبادت، تقوا، ذکر، امر به معروف و نهی از منکر، کرامت انسان، عبرت‌گیری، تفکر، حیا، تواضع، هویت، اجتناب از کبر، احسان، ارجحیت معنویت بر مادیات، امنیت، هدایت، اصلاح و آبادی زمین، احتراز از فساد، مشارکت و همکاری، شکر، میانه‌روی و امثال اینها. (ر.ک: نقی‌زاده ۱۳۹۰)

به این ترتیب و به طور طبیعی، و همچون همه موضوعات، می‌توان برای «تذکر» نیز دو گروه موضوعات را شناسایی و طبقه‌بندی کرد. این دو گروه را «مقومین» و «تضعیف‌کنندگان» تذکر می‌نامیم. به عبارت دیگر، بحث تذکر و حضور قلب نیز همچون همه موضوعات با بسیاری از موضوعات و مفاهیم دیگر ارتباط دارند؛ برخی از این موضوعات و مفاهیم به عنوان تقویت‌کننده و مقوم آن‌ها ایفای نقش می‌کنند، و بعضی دیگر آن‌ها را تضعیف می‌نمایند. بعضی امور و موضوعات هستند که در صورت ظهور و رواجشان در شهر، خاصیت و صفت تذکردهی شهر و اجزای آن تقویت خواهد شد؛ و بالعکس رواج برخی از موضوعات دیگر، سبب و زمینه‌ساز ضعف و حتی فقدان صفت یادآوری و تذکردهی شهر می‌شود؛ و در واقع همچون پرده‌ای بر این صفت بنیادین کشیده شده و اهل شهر را در غفلت نگه می‌دارند.

ارتباط انسان با هستی

درباره ارتباط انسان با هستی و اجزای آن، که از مقولات بسیار اساسی در علوم مختلف است، به ذکر نکاتی بسنده می‌شود که با توضیح آن‌ها، نقش رابطه هر یک از موضوعات و موجودات و پدیده‌ها با انسان و با یکدیگر، و در ایجاد «حس حضور» مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. در مورد شکل‌گیری رابطه انسان با جهان خارج قابل ذکر است که طبق تعالیم وحیانی اولاً انسان به عنوان اشرف مخلوقات شناخته شده و آسمان‌ها و زمین مسخر او قرار داده گشته‌اند (ابراهیم: ۳۳؛ نحل: ۱۲؛ حج: ۶۵؛ لقمان: ۲۰ و جاثیه: ۱۲ و ۱۳)؛ ثانیاً به عنوان خلیفه خدا در زمین معرفی شده است. (انعام: ۱۶۵؛ یونس: ۱۴؛ فاطر: ۳۹ و بقره: ۳۰) لذا باید توجه داشت تا مصنوعات انسان، بر او، به‌ویژه از نظر روحی و روانی، سیطره و تسلط نداشته باشند. انسان نبایستی خویش را مقهور ساخته خویش و یا مقهور انسانی دیگر احساس کند. قابل ذکر است که انسان با خویشتن، با هم‌نوع، با طبیعت، با مصنوع خویش و در رأس همه با خالق خود رابطه دارد که ویژگی‌های این روابط را جهان‌بینی و فرهنگ جامعه تبیین و تعریف می‌کند. اجمالی از نوع این روابط در تفکر اسلامی در نمودار (۲) نشان داده شده است.



نمودار ۲: روابط انسان مؤمن با عالم وجود

ویژگی بارز این نمودار آن است که در تفکر توحیدی اسلام به هنگام برقراری هر نوع رابطه‌ای با خویش و با عالم خارج باید نظارت الهی ملحوظ داشته شود و در نهایت نیز هر نوع رابطه، باید انسان را به خداوند نزدیک کند و در حقیقت، مقوم رابطه انسان و خداوند سبحان و حس حضور در محضر او باشد. به عبارت دیگر، در تفکر توحیدی، هر نوع رابطه‌ای با جهان خارج با یاد خدا و در جهت رضا و دستور او انجام می‌شود، و نتیجه ارتباط نیز باید مقوم رابطه انسان و خداوند تبارک و تعالی باشد، چنان که در کلام الهی و سخن معصوم (ع) آمده است. (سبأ: ۴۶؛ ذاریات: ۵۶ و یس: ۶۱ - ۶۲)^۲

شناسایی ویژگی‌ها و نحوه ارتباط انسان با جهان خارج

در توضیح نمودار (۲) می‌توان گفت: انسان چه بخواهد و چه نخواهد، ارتباطی مستقیم با خداوند دارد که از نظر اسلام بایستی این ارتباط هر چه بیشتر (از سوی انسان) تقویت شود. انسان باید خداوند را در کلیه اعمال و رفتار و اتخاذ روش‌های زیستش مد نظر داشته باشد؛ خویش را در محضر او بداند و به نظاره او بر همه اعمالش باور داشته باشد. علاوه بر ارتباط مستقیم بین مخلوق و خالق، ارتباط انسان با جهان هستی را در چهار مقوله می‌توان مورد بحث قرار داد: رابطه انسان با خودش، رابطه انسان با اجتماع، رابطه انسان با طبیعت و رابطه انسان با محیط مصنوع، یا با مصنوعات خویش. مجتمع‌های زیستی بایستی برقرارکننده منطقی این روابط باشند. شایان ذکر اینکه نه تنها باید یاد خداوند در این ارتباطات جهت‌دهنده و هدایتگر اعمال و رفتارهای انسان باشد، که در نهایت نیز بایستی بتواند انسان را به خداوند نزدیک کند؛ و در واقع تقویت‌کننده ارتباط انسان با خدا باشد.

البته ارتباط انسان با جهان خارج به شیوه‌های دیگری نیز تقسیم‌بندی شده است؛ از آن جمله گفته‌اند: «از این آیه کریمه [بقره: ۳۰] می‌توان چنین نتیجه گرفت که عناصر تشکیل‌دهنده جامعه انسانی، از همان آغاز آفرینش سه عامل یا عنصر بوده است: انسان، زمین (= طبیعت) و پیوند و روابط متقابل انسان با طبیعت و سایر آدمیان... در جوامع بی‌خدا سرکار ما با انسان و طبیعت و شبکه ارتباطی میان آدمیان با طبیعت و با همدیگر است. هر گاه یک بعد یا عنصر تازه [خدا] بر این سه افزوده شود، جامعه چهار بعدی یا اربعه الارکان به وجود می‌آید.» (صدر ۱۳۵۹، ص ۵۸-۵۹)

در مورد این روابط، بدون ورود در جزئیات آن‌ها، به مواردی اشاره می‌شود که محیط زندگی می‌تواند در ایجاد ارتباطات صحیح که به احساس حضور منجر می‌شوند، ایفای نقش کند.

الف - رابطه انسان با خداوند سبحان

اگرچه همه موضوعات موجود در هستی و همه انواع ارتباطاتی که انسان با آن‌ها برقرار می‌کند، در ایجاد و تصحیح و اصلاح و تقویت رابطه انسان با خداوند مؤثرند و ایفای نقش می‌کنند، رابطه مستقیمی نیز بین انسان و خالقش

برقرار است که وجه عالی آن را عبودیت انسان تبیین می‌کند. (انبیا: ۹۲؛ انعام: ۱۶۲؛ فجر: ۲۷-۳۰ و ذاریات: ۵۶) توضیح و تبیین رابطه انسان با خداوند از آن جهت اهمیت دارد که این رابطه نه تنها همه انواع روابط انسان با ماوراءالطبیعه و طبیعت (یا به عبارتی عوالم معقول و محسوس) را جهت می‌دهد، که فراتر از آن، نوع نگرش به آن‌ها را نیز تعیین می‌کند، و از همه اینها بالاتر اینکه تبیین‌کننده سایر روابط انسان با جهان، از جمله رابطه با خویش و جامعه و با طبیعت و با محیط مصنوع نیز می‌باشد. در عین حال، توجه کنیم که ارتباط با خداوند از جنس سایر ارتباطاتی که انسان با جهان خارج و با خویش دارد نیست. این ارتباط که باید ارتباطی عمدتاً معنوی و روانی و ذهنی باشد، اولاً با «احساس حضور» و با «حس ایمان» ارتباطی ناگسستنی دارد؛ ثانیاً باید مداوم و همیشگی باشد و انسان از آن غافل نشود؛ و ثالثاً باید جهت‌دهنده و هدایتگر سایر ارتباطات انسان باشد، و به بیان دیگر، سایر ارتباطات انسان با هستی در فضای ارتباط انسان با خداوند برقرار شوند. در واقع، این «ارتباط انسان با خداوند» است که باید تعیین‌کننده ویژگی‌های ارتباطات انسان با هستی باشد. به این ترتیب، آنچه به تبیین رابطه انسان و خداوند و تثبیت و پایداری تعریف آن می‌انجامد، مقام جانشینی خداوند و صبغه عبادت دادن به همه اعمال و انجام همه آن‌ها برای رضای خداوند و در جهت قرب به او می‌باشند. (ذاریات: ۵۶ و سبأ: ۴۶) مقام جانشینی اقتضا می‌کند که قوانین و اصول و صفات حاکم بر آثار انسانی برگرفته از قوانین و اصول و صفات حاکم بر عالم وجود (فعل و مخلوق الهی) و هماهنگ با آن‌ها باشند. صبغه عبادی دادن به اعمال نیز اقتضا می‌کند که اعمال منتزع از وظایف و تکالیف الهی انسان قلمداد نشود و هر عملی به منظور قرب الهی انجام شود. قیام برای خدا نیز اقتضا می‌کند که در همه امور، رضای الهی، آرمان و هدف اصلی باشد. درباره رابطه انسان با خداوند سبحان قابل ذکر است که در کنار واژه‌های عبد، عبادت و ربّ، «انسان بنده خدا و خداوند، ولی و مولای اوست و میانشان رابطه ولایی برقرار است؛ ولایی که همراه با محبت و دوستی و عشق است، نه نفرت و ترس و خشم.» (محقق داماد ۱۳۷۹، ص ۷) «يُحِبُّهُمْ وَ يُحْبُونَهُ» (مائده: ۵۴)؛ و فرموده است که «وَوَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ و ما از رگ گردن به نزدیک‌تریم. (ق: ۱۶) همه عمر برندارم سر از این خمار مستی که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی (سعدی، بی‌تا، ص ۵۴۸)

ب - رابطه انسان با خویش

موضوع رابطه انسان با خویش از منظرهای متعددی قابل بحث و دارای اهمیتی بنیادین است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. اولین موضوع آن است که «شناخت خویش»، مقدمه همه شناخت‌های دیگر انسان نسبت به سایر موجودات است. موضوع بعدی آن است که در همه روابطی که انسان با جهان و هستی برقرار می‌کند، یک طرف معادله، انسان (خویش) است. توجه به اینکه همه فعالیت‌های انسان در پاسخ به نیازهای انسانی انجام می‌شود، نیز ضرورت شناخت خویش را مؤکد می‌دارد. شناخت و رابطه درونی ساحت‌های مختلف حیات انسان (روحانی، نفسانی و جسمانی) با یکدیگر نیز، موضوعی اساسی است که در زمینه شناخت رابطه انسان با خویش نقشی بنیادین ایفا می‌کند. در واقع، شناخت این روابط درونی و وضوح جایگاه هر کدام در تبیین زندگی انسانی و در شناخت نیازها و شیوه‌های پاسخگویی به آن‌ها و در هدایت فعالیت‌های انسان نقشی انکارناپذیر و لازم الزامیه است؛ و بالاخره، در مقوله رابطه با خویش، تهذیب و تزکیه و تربیت و تأدیب است که در این موضوعات، اگرچه دیگران و منابع نیز جایگاه ویژه‌ای دارند، اصلی‌ترین نقش توسط خود انسان ایفا می‌شود.

ج - رابطه انسان و اجتماع

در تبیین رابطه انسان با اجتماع، اصول و معیارهای زیر اهمیت دارند: وحدت، عدالت، آزادی و کنترل اجتماعی، امنیت، تسهیل روابط اجتماعی، اجتناب از اسراف، توزیع عادلانه امکانات، نظارت همگانی، هویت جمعی و امثالهم؛ که شهر باید بتواند مقوم و فراهم‌آورنده زمینه ظهور آن‌ها باشد. در رابطه انسان با اجتماع، بنیادی‌ترین اصل که ریشه و مقوم سایر اصول و معیارهاست، اصل وحدت می‌باشد. جهان‌بینی توحیدی اسلام، جامعه را مانند موجودی زنده

و واحد و در حال تکامل تلقی می‌کند؛ و برای آن حیات و مامت و اجل مقدر و معلوم قائل است. این واحد ممکن است (همانند یک فرد) مجازات شود یا نجات یابد و رستگار شود.^۳ (اسراء: ۱۶؛ حجر: ۴؛ مؤمنون: ۳۱ و ۴۳؛ اعراف: ۳۴؛ یونس: ۵۰؛ مریم: ۷۴ و ۹۸ و جاثیه: ۲۸) اصولاً بنا به نظر مرحوم علامه طباطبایی، بر طبق گفته قرآن کریم که تتبعات تاریخی نیز آن را تأیید می‌کند، دعوت مستقل و صریحی که به اجتماع شده، نخستین بار از طرف انبیا و در قالب دین بوده است. (ر.ک: طباطبایی بی‌تا، ۱۵۷/۷-۱۵۸)

د - رابطه انسان با محیط مصنوع

بحث رابطه انسان با ساخته‌های خویش نسبت به سایر مباحث، کمی پیچیده‌تر است، زیرا از موقع ظهور اندیشه ساخت شیئی به ذهن انسان تا تهیه طرح و برنامه، گردآوری مواد اولیه، نحوه ساخت، چگونگی بهره‌برداری از آن، ایجاد ارتباط بین آن شیء با سایر مصنوعات و همچنین با طبیعت، و کنترل آثار منفی و مثبت آن و اصولاً هدف از ساخت آن، آگاهی به موازین الهی و رعایت آن‌ها ضرورت دارد. اینجا موقعیتی است که انسان به عنوان خلق‌کننده اثری مطرح می‌شود؛ امکان تجاوز به طبیعت و امکان ایجاد تبعیض و بی‌عدالتی در جامعه وجود دارد؛ و احتمال اسارت انسان به دست مصنوع خویش می‌رود و بسیاری امکان‌های نامطلوب دیگر. در این موقعیت است که بسیاری از اصول و موازین باید مدنظر قرار گیرند که از جمله آن‌ها عبارت‌اند از: نظم، هماهنگی مصنوع با ویژگی‌های روانی و جسمانی انسان، هماهنگی مصنوع با طبیعت، عدم نقض تعادل‌های محیطی و قس‌علیهذا.

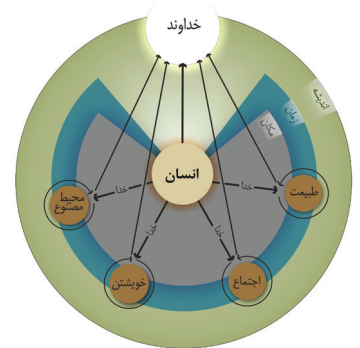
ه - رابطه انسان با طبیعت

انسان به دلایل بسیاری، نیازمند طبیعت و عناصر طبیعی است. این نیازها در طیف گسترده‌ای در هر سه زمینه حیات معنوی، زندگی روانی و فعالیت‌های مادی او ساری و جاری است. از جمله در بعد معنوی، نقش ارتباط با طبیعت و عناصر طبیعی به عنوان آیات و نشانه‌ها، نقشی تذکردهنده و یادآور دارد به این معنا که در صورت ایجاد زمینه و امکان تفکر (به عنوان یک سنت توصیه‌شده اسلامی) برای انسان و همچنین در صورت فراهم آوردن امکان تماس مداوم با طبیعت به همراه آموزش‌های لازم و تقویت امکانات بالقوه انسان‌ها، این تماس و رابطه خواهد توانست نقشی ارزنده در تذکر و یادآوری اصول اساسی ایفا کند. در رابطه انسان با طبیعت، توجه به نقش جانشینی و حفظ امانت الهی و متذکر بودن به این دو وظیفه انسانی یک ضرورت است. در این زمینه نیز زیرمجموعه‌هایی وجود دارد که نباید به غفلت سپرده شوند از جمله آبادکردن زمین (هود: ۶۲)، احتراز از تلف شدن محصول و آسیب به نسل انسان‌ها (بقره: ۲۰۵)؛ عدم اسراف و تبذیر (اسراء: ۲۷؛ انعام: ۱۴۱ و اعراف: ۳۱)، حفظ گونه‌های زیستی (هود: ۴۰) و قس‌علیهذا. ضمن آنکه تفکر و تدبیر و تأمل در طبیعت از زمینه‌های اصلی متذکر بودن انسان و عامل عروج و تعالی اوست.

قلمروهای اصلی محیط بر انسان و ارتباطاتش با جهان

اگرچه چهار موضوع (خویش، اجتماع، طبیعت و محیط مصنوع) موضوعاتی هستند که انسان در محیط زندگی خویش با آن‌ها ارتباط ملموسی دارد، سه موضوع بنیادین دیگر نیز وجود دارند که به عنوان فضای این ارتباطات ایفای نقش می‌کنند و بر این ارتباطات محیط‌اند. این موضوعات عبارت‌اند از: جهان‌بینی، زمان و مکان؛ که تعریف‌کننده و تبیین‌کننده ویژگی‌های این ارتباطات‌اند و متعاقباً توضیح داده خواهند شد. اما مقدمتاً قابل ذکر است که اولاً انسان در فضای اندیشه و بر اساس معیارهای جهان‌بینی خویش با عالم ارتباط برقرار می‌کند، که والاترین فضای اندیشه، «ایمان» است. در واقع، ایمان انسان معیارها را تبیین می‌کند. ثانیاً، همه این ارتباطات در حوزه مکان (نه به عنوان آنچه به عنوان جایگاهی محدود می‌شناسیم، بلکه به عنوان کلیت عالم) رخ می‌دهند؛ ثالثاً، همه ارتباطات در طول زمان اتفاق می‌افتند و به این ترتیب، شناختی از زمان نیز ضرورت دارد. در توضیح و معرفی این سه قلمرو می‌گوییم: در این دنیا، انسان محصور و محدود در سه قلمرو اصلی است؛ به عبارت دیگر، این سه قلمرو اصلی انسان را احاطه

کرده و فعالیت‌های او در این سه قلمرو و با توجه به تأثیرات آن‌ها انجام می‌شود. نخست «قلمرو اندیشه» است که عالی‌ترین جلوه آن «فضای ایمان» است که می‌تواند به عنوان برترین وجه جهان‌بینی معرفی شود. قلمرو دوم، «قلمرو زمان» است که انسان در آن زندگی می‌کند. موضوع زمان و رابطه آن با انسان (که در سطور آتی به اختصار شرح خواهد شد) یکی از عناوین اصلی مورد بحث بسیاری از دانش‌ها از جمله حکمت، فلسفه، فیزیک، کلام و سایر دانش‌هاست. «زمان» با تعابیر دیگری همچون تاریخ، گذشته، حال و آینده ارتباط دارد و به همین دلیل در تعریف و ارزیابی اعمال و رفتار و آثار انسانی ایفای نقش می‌کند. قلمرو سوم، «قلمرو مکان» است. این قلمرو نیز یکی از اعراض نه‌گانه همه اشیاء است. قلمرو مکان، محدوده‌ای فیزیکی است که به صورت عینی و به خودی خود محسوس حواس و مشهود است، انسان در آن زندگی می‌کند و آثار انسانی در آن به منصفه ظهور می‌رسد و استقرار می‌یابد. به این ترتیب است که این سه قلمرو، که انسان در آن‌ها محاط شده است، سایر ارتباطات انسان در عالم را نیز که در نمودار شماره (۳) نشان داده شده، احاطه می‌کند و به آن‌ها جهت می‌دهد. بنابراین، نمودار (۲) را می‌توان به صورت نمودار (۳) تکمیل کرد.



نمودار ۳: مدل ارتباط انسان با عناصر شهری با توجه به قلمروهای محیط بر انسان (اندیشه، مکان و زمان)

الف - رابطه انسان با اندیشه (ایمان)

چنان‌که ذکر شد، فضای اندیشه که تعریف‌کننده محدوده آن و اصلی‌ترین (یا تنها) جهت‌دهنده و هدایت‌کننده‌اش (جهان‌بینی) انسان می‌باشد، فضایی است که مینا و خاستگاه همه رفتارها و آثار انسانی است. این فضا، ضمن همه ویژگی‌هایش، تنظیم‌کننده ارتباطات انسان با جهان خارج نیز می‌باشد، و نه تنها تنظیم‌کننده این ارتباطات است که جهان خارج و اجزای آن (اعم از خویش، جامعه، طبیعت و محیط مصنوع) را مشخص و تعریف می‌کند. اوج این فضا و حد متعالی آن نیز «ایمان» است. بنابراین، به تبع جهان‌بینی انسان، ایمان (که عالی‌ترین وجه جهان‌بینی است)، اصلی‌ترین فضای زندگی روحانی و نفسانی انسان است. این فضا، علاوه بر تعریف عالم و تنظیم روابط، فضایی است که دو موضوع دیگر مربوط به حیات انسان، یعنی زمان و مکان را نیز تعریف می‌کند.

ب - رابطه انسان با مکان

مکان، قلمروی است که اولاً توسط جهان‌بینی انسان تعریف می‌شود؛ ثانیاً قلمرو ظهور و بروز رفتارها و اعمال انسان است؛ ثالثاً، جایگاه حضور انسان و آثار وی (از جمله شهر و معماری) است. برای مکان می‌توان مقیاس‌های متنوعی از جایگاه انسان (محدوده‌ای محدود) تا کلیت زمین را در نظر گرفت، که قاعدتاً تعاریف متنوع و ادراکات متفاوتی از آن‌ها به ذهن انسان می‌رسد. آنچه درباره عدم تجانس «زمان» در سطور آتی ذکر خواهد شد، می‌تواند درباره «مکان» نیز تفسیر داده شود. با عنایت به توضیح عدم تجانس مکان و فضا، و قطبی بودن و کیفی بودن مکان فضا در موضعی دیگر (ر.ک: نقی‌زاده ۱۳۸۹ و همو ۱۳۸۸)، در این مجال، به نکاتی که تکمیل‌کننده آن مباحث‌اند اشاره می‌شود. برخی مکان‌ها در هستی و در زمین هستند که بدون نشانه‌ای کالبدی از سوی خداوند سبحان مقدس شمرده شده‌اند، مثل سرزمین مقدس طوی. (طه: ۱۲) برخی مکان‌ها با استناد به حضور افرادی در آن‌ها، مثل مکه مکرمه به دلیل حضور شخص پیامبر اکرم (ص) دارای ارزش شده‌اند. (بلد: ۱-۲) برخی مکان‌ها به دلیل آنکه نام خداوند سبحان در آن‌ها جاری است با مکان‌های دیگر متمایز شده و اجازه رفعت و ارتفاع یافته‌اند. (نور: ۳۶) برخی مکان‌ها نیز به دلیل وجود عنصر شاخصی در آن‌ها یا به دلیل وقوع اتفاقی در آن‌ها مبارک شمرده شده‌اند. (اسراء: ۱) به این ترتیب است که می‌توان علاوه بر ویژگی‌های ظاهری و عینی، کیفیاتی را برای مکان‌ها قایل شد.

ج - رابطه انسان با زمان

زمان نیز همچون مکان، قلمروی است که همه فعالیت‌های ذهنی و عینی انسان و بروز رفتارها و خلق آثار او در آن رخ می‌دهد. زمان را به شیوه‌های گوناگونی می‌توان طبقه‌بندی کرد. یکی به دنبال هم آمدن تقسیماتی از زمان مثل

هفته و ماه و سال است که انسان‌ها قرارداد کرده‌اند؛ دیگری تقسیماتی است که خداوند سبحان خلق کرده است، مثل شب و روز. (اسراء: ۱۲) نوع دیگر، تقسیماتی است که به تبع تغییرات مکان (مثلاً رابطه زمین با خورشید) پدید می‌آیند، مثل تنوع فصل‌ها. یکی دیگر از انواع تقسیمات زمان، حالات و وضعیت انسان (اعم از فرد یا جامعه) است که به سن و تحولات فکری و شرایط فنی در دسترس مربوط می‌شود.

توجه کنیم که «زمان» از منظر حکما و علما و رشته و جوامع و تمدن‌ها و مکاتب فکری مختلف، تعاریف متنوعی دارد که در دو گروه اصلی قابل طبقه‌بندی است. نظریه فیزیکی و دوران مدرن که زمان را مجموعه‌ای از لحظه‌های متجانس و همسان می‌دانند که از دوران گذشته آغاز شده و کماکان در آینده نیز امتداد خواهند داشت. این در حالی است که می‌توان به دلیل اتفاقات و وقایعی که در زمان‌های متفاوت رخ می‌دهند، به دلیل رابطه زمان با مکان‌های مختلف که هر یک هویت و معنای خاص خود را دارند، و به دلیل رابطه مقاطع زمان با یکدیگر، زمان و زمان‌ها و لحظه‌ها را کاملاً متمایز و هر برهه را نه تنها دارای معنا، که دارای معنای خاص و هویت مخصوص به خود دانست. برخی از زمان‌ها می‌توانند با انتساب به خداوند ارزش والاتری نسبت به روزهای دیگر پیدا کنند و حتی تقدس یابند: «وَ ذُكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ»: و روزهای خدا را به یاد آن‌ها آور. (ابراهیم: ۵) یکی از اصلی‌ترین تبعات رابطه انسان با زمان، موضوع تاریخ و به‌ویژه خاطره‌هاست که در طول زمان شکل می‌گیرند، و در احراز هویت و بروز رفتارهای انسان ایفای نقش می‌کنند. بدون ورود در بحث خاطره‌ها که در مجال دیگری شرح شده است (نقی‌زاده ۱۳۸۹)، در این مجال، به اصلی‌ترین خاطره انسان که نباید فراموش شود و باید راهنمای او باشد، اشاره می‌شود. اصلی‌ترین خاطره مشترک و جمعی مسلمانان، خاطره تفویض امانت الهی به انسان است و عهدی که خداوند سبحان با او بسته است که جز او را نپرستد و از شیطان پیروی نکند. (احزاب: ۷۲ و یس: ۶۱-۶۲) این اصلی‌ترین خاطره هیچگاه نباید به غفلت سپرده شود و به همین دلیل و برای به یاد داشتن آن است که پیامبران الهی (ع) مبعوث شده‌اند؛ و شاید به همین دلیل است که پیامبران (ان) و کتب الهی و عالم هستی همگی، «ذکر» و «یادآور» شمرده شده‌اند.

حس‌های مرتبط با موضوعات احاطه‌کننده انسان

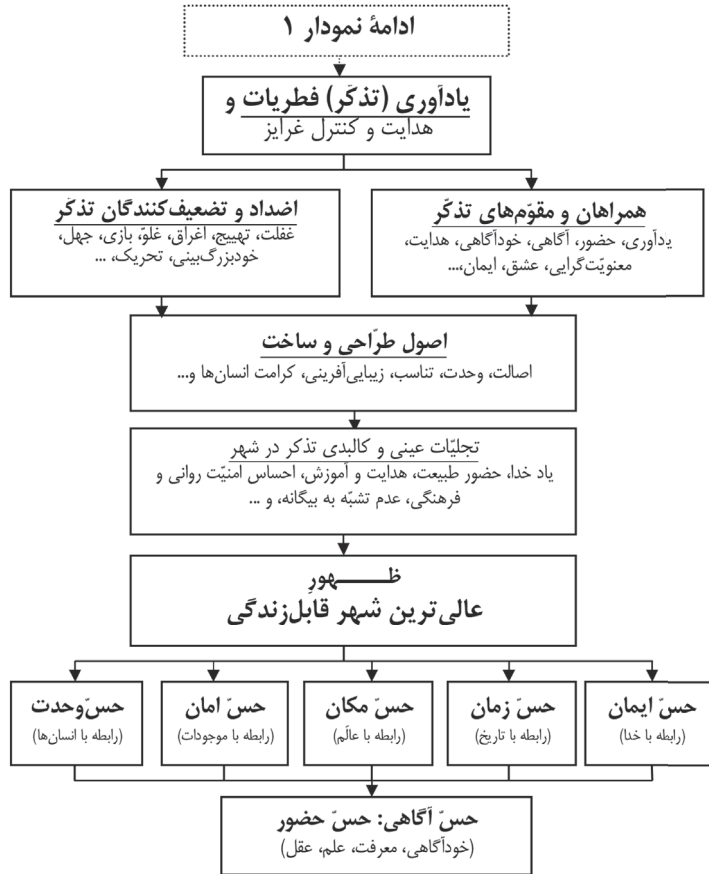
در سطور پیشین و تحت عنوان «ارتباط انسان با هستی»، موضوعات عدیده و مهمی به اختصار معرفی شدند. از ارتباط انسان با ساحت‌های اصلی هستی و همچنین ارتباطات او با اجزای عالم طبیعت و با ساخته‌هایش و با سایر انسان‌ها و حتی با خودش صحبت شد، و نکته اصلی این ارتباطات در پرتو تعالیم وحیانی این بود که همه آن‌ها باید زمینه‌ساز کمال و تعالی انسان و عامل قرب الهی برای او شوند؛ و ذکر او جل و علا را در ذهن انسان زنده نگه دارند. اینک و پس از مباحث ذکر شده، در این قسمت بر یافتن پاسخ این سؤال متمرکز خواهیم بود که لحاظ کردن ویژگی‌های صحیح ارتباطات انسان با هستی و تذکردهی عناصر و اجزا و فضاهای شهری و کلیت آن به چه چیزی منجر خواهد شد؟ در واقع، یافتن پاسخ این سؤال مطرح است که حاصل مابه‌ازای هر یک از ارتباطات در صورتی که تذکردهی مناسبی را به دنبال داشته باشند، چه وضعیتی است. به عبارت دیگر، سؤال این است که: تذکردهی مطلوب در قلمرو و ساحت هر یک از ارتباطات انسان، منجر به ظهور چه «حسی» برای انسان خواهد شد که برآیند آن‌ها احساس حضور باشد؟

طبیعی است که برای هر یک از ارتباطاتی که برای انسان با هستی و اجزا و کلیت آن متصور است، وجوه و جلوه‌ها و مراتب متنوعی را می‌توان طبقه‌بندی و معرفی کرد. انتخاب رابطه مطلوب و ویژگی‌های آن خواهد توانست برآیند و جلوه مناسبی برای ارتباطات انسان در پی داشته باشد. در این مطالعه، سخن این است که رابطه منطقی و مطلوبی که منجر به تقویت تذکر و یادآوری و خودآگاهی شود، به ظهور و بروز حسی در انسان خواهد انجامید که آن حس را قلمرو تذکر در هر یک از روابط می‌نامیم؛ برای نمونه، ارتباط مناسب و مطلوب انسان با خویش را که به خودآگاهی منجر می‌شود، «حس آگاهی» می‌نامیم؛ همین طور «حس ایمان»، «حس زمان»، «حس مکان»، «حس امان» و «حس وحدت»، به ترتیب حاصل ارتباطات منطقی و صحیح انسان با خداوند سبحان، با تاریخ، با محیط، با جامعه، با هستی و با مجموعه آن‌ها هستند. مجموعه یا برآیند این حس‌ها را «حس حضور» می‌نامیم که در واقع مبین برآیند

منطقی و معقول ارتباطات فوق اشاره است.

نوع دیگر ارتباط انسان با هستی، و به عبارت بهتر، نتایج مترتب بر ارتباطاتی را که ذکر آن‌ها گذشت، در مقولات زیر می‌توان طبقه‌بندی کرد: «ایمان»، «امان»، «زمان»، «مکان» و «آگاهی»، که می‌توان از آن‌ها به عنوان «حس» یاد کرد. این تعابیر، در واقع، حاصل تلفیق برخی از ارتباطات اند مثل اینکه مجموعه ارتباطات انسان با طبیعت و محیط مصنوع و تمدن‌ها در طول تاریخ به حس زمان منجر می‌شود. «حس مکان» مبین رابطه انسان با عالم است. «حس امان» ناشی از ارتباط متقابل صحیح و منطقی انسان با سایر موجودات است. «حس وحدت» به رابطه منطقی و معقول با انسان‌ها مربوط می‌شود و قس علیهذا. در حقیقت، با ایجاد «شهر متذکر»، عالی‌ترین جلوه این حس‌ها ظاهر می‌شوند (نمودار ۴)، که ادامه نمودار ۱ نیز هست، نشان‌دهنده این حس‌ها، منشأ آن‌ها و رابطه‌شان با یکدیگر است).

به این ترتیب، اصلی‌ترین زمینه‌ها و جلوه‌ها و قلمروهای یادآوری و تذکر و خودآگاهی در ذهن انسان را که در مواجهه با شهر متذکر رخ می‌دهد، در شش حس می‌توان خلاصه کرد که توضیح اجمالی آن‌ها به شرح زیر است:



نمودار ۴: نمودار رابطه تذکر (و یادآوری) در حس‌های شش‌گانه منتج به ظهور عالی‌ترین شهر قابل زندگی

– حس ایمان

در این قلمرو، ارتباط انسان با خدای سبحان تبیین و تعریف می‌شود. حس ایمان عمدتاً به رابطه انسان با خداوند سبحان و عالم غیب مربوط می‌شود که از ارکان زندگی معنوی و روحانی انسان و تبیین‌کننده اکثریت قریب به اتفاق امور دنیایی نیز می‌باشد. وجود و گسترش حس ایمان از آن جهت دارای اهمیت است که اولاً شخص مؤمنی که

حسّ ایمان (همچون حسّ بینایی) در سراسر زندگی اش حضور دارد، زندگی زیبا و سعادت‌مندانه و عاشقانه و سراسر مهر و دوستی و خیرخواهی و معنویت‌گرایی خواهد داشت. با وجود حسّ ایمان، تکیه‌گاهی مستحکم برای انسان قابل تصوّر خواهد بود که در همه شدايد و سختی‌های زندگی که دنیا پر از آن‌هاست (بلد: ۴) او را یاری خواهد نمود و به او آرامش و طمأنینه خواهد بخشید. (رعد: ۲۸) حسّ ایمان، نوعی واقع‌گرایی بلندمرتبه و والایی را به انسان خواهد بخشید که از زندگی (دنیا) جز آنچه هست، توقّع نخواهد داشت. وجود حسّ ایمان در انسان سبب می‌شود تا دیگران نیز نه تنها در مقابل او احساس امنیت کنند، که امیدوار به همکاری و همراهی و معاضدت او نیز باشند. وجود حسّ ایمان در افراد جامعه، نوعی وحدت و اعتماد عمومی را در جامعه نهادینه خواهد کرد؛ نهادینه شدن و حضور این وحدت و این اعتماد ضرورت تداوم حیات اجتماعی سالم و انسانی است. حسّ ایمان، حسّی است که وجود آن زندگی را معنا می‌بخشد و احساس هویت جمعی و وحدت را تقویت و تثبیت خواهد کرد.

– حسّ زمان

ارتباط انسان با تاریخ (اعم از جوامع و عالم و آثار انسانی در گذشته و حال و آینده) در این قلمرو قرار می‌گیرد. یکی از موضوعاتی که به انحای مختلف در زندگی همه انسان‌ها ایفای نقش می‌کند، موضوع «یادگار» و «یادگاری» است که تحت عناوینی چون «خاطره‌ها»، «تاریخ»، «ریشه‌ها» و «یادگارها» مورد توجه و امعان نظر همه جوامع و افراد قرار دارد. این تمرکز و توجه، به‌ویژه در دوران معاصر با رشد ملی‌گرایی، رواج موزه‌ها، توجه به هویت تاریخی، پیشرفت‌های سریع صنعتی، دوری‌ها و غربت‌ها اهمیت رواج و جلوه بیشتری یافته است. تقسیم انسان‌ها و جوامع به ملت‌ها که عموماً ریشه و صبغه قومی و سرزمینی دارد، به‌ویژه ملت‌های (تازه‌تأسیس) که فاقد تاریخ و ریشه‌اند، و به عبارت دیگر، از سایر ملل منشعب شده‌اند، ملت‌های مختلف به دنبال جمع‌آوری و تدوین همه گذشته‌های علمی و دینی و فنی و هنری و سرزمینی و تاریخی و سیاسی و فرهنگی و زیستی خویش به منظور احراز و تثبیت هویت ملی خود برآمده‌اند.

در این زمینه، که به هر حال موضوع مهمی است و از جوانب مختلفی و در بسیاری از رشته‌ها قابل بررسی است، نکته‌ای اساسی وجود دارد که در بحث حاضر باید مورد توجه قرار گیرد. این نکته بنیادین عبارت از توجه به تذکر ریشه‌ها به دو صورت یا در دو زمینه مثبت و منفی است. توجه کنیم که همه تاریخ و ریشه‌ها و یادگارها، الزاماً بار مثبت و ارزشمند و قابل‌اتکا و هویت‌بخش ندارند؛ در عین حالی که همین یادگارها و آثار گذشته و تاریخی که به نحوی به تاریخ یک قوم و یک سرزمین و یک ملت تعلق دارند، می‌توانند زمینه عبرت و رهایی انسان از غفلت باشند، و زمینه‌ساز تذکر و یادآوری قرار گیرند، می‌توانند به عنوان یک افتخار کاذب انسان‌ها و جوامع را به خود جلب کنند و از حرکت و کمال و تعالی باز دارند، و یا حداکثر اینکه به تکرار گذشته مشغول کنند. این همان گذشته‌گرایی است که اقتباس و تقلید از آن تحت عنوان «سنت‌الاولین» در قرآن کریم مورد نهی قرار گرفته است. (آل عمران: ۱۳۷؛ نساء: ۲۴؛ انفال: ۲۸؛ حجر: ۱۳؛ کهف: ۵۵ و فاطر: ۴۳) ضمن آنکه عبرت‌گیری از همه آثار و از جمله این‌گونه آثار و گذشته مورد تأکید قرار داشته است، و نه تنها عبرت‌گیری از آثار و تاریخ خود، که عبرت‌گیری از همه جوامع و تمدن‌ها توصیه و تشویق شده و مسلمانان به سیر در زمین برای این منظور دعوت شده‌اند. (عنکبوت: ۲۰؛ حج: ۴۶؛ روم: ۴۲؛ محمد: ۱۰ و نمل: ۶۹)

حسّ زمان به رابطه انسان یا به عبارت بهتر، به ادراک انسان از زمان متمرکز است. این حس می‌تواند به موضوعات عدیده‌ای درباره زمان صدق کند که اهم آن‌ها عبارت‌اند از: گذر زمان (شبانروز و فصول)، زمان حضور (شب و روز)، تاریخ (گذشته مکان و آثار)، آینده (امیدها و تحولات)، اتفاقات (خاطره‌ها و دگرگونی‌ها) و عبرت‌ها (یادگیری‌ها و درس‌ها). حسّ زمان، از آن جهت که ارتباط انسان با گذشته را تعریف می‌کند، برای برنامه‌های آینده به او امید می‌بخشد، ریشه انسان را به او می‌شناساند، او را در خاطره‌ها و اتفاقات و آیین‌ها شریک می‌کند، نتایج و تبعات تجارب و اعمال پیشینیان را به او می‌شناساند، و او را از آموختن آموزه‌ها بی‌نیاز می‌کند، نه تنها دارای اهمیت انکارناپذیری است که فراتر از آن، آگاهی به زمان، جوامع را در انتخاب شیوه مناسب زیست برای امروز و آینده نیز کمک می‌کند.

- حس مکان

در این قلمرو، مجموعه ارتباطات انسان با طبیعت و با محیط و فضاهای انسان ساخت تعریف و تبیین می‌شود. یکی از موضوعاتی که انسان با آن ارتباط دارد عالم (اعم از طبیعت و عناصر مصنوع انسان) و مقیاس‌ها و مراتب مختلف آن است که تحت عناوینی چون محیط، طبیعت، فضا، شهر، ساختمان و امثال اینها قابل طبقه‌بندی است. آگاهی به ویژگی‌های مکانی که انسان در آن قرار دارد و در آن زندگی می‌کند، آگاهی به امکاناتی که محیط و مکان زندگی برای انسان فراهم می‌کند و در اختیار او قرار می‌دهد، آگاهی به صفات کسانی که مشترکاً با انسان در یک مکان زندگی می‌کنند و از امکانات آن بهره‌مندند، آگاهی به تأثیراتی که انسان بر مکان می‌گذارد و به تبعات این تأثیرات، آگاهی به رفتارها و نحوه عملی که هر مکان اقتضای آن را دارد و آگاهی به بسیاری از موضوعات دیگر می‌توانند حسی را در انسان پدید آورند که به آن حس مکان می‌گوییم. در واقع، حس مکان مورد نظر، تبیین‌کننده رابطه و نسبت انسان با محدوده‌ای است که در آن زندگی می‌کند؛ این محدوده نیز طبیعتاً دارای مراتب (سلسله‌مراتب) و سازمان (فضایی) و اجزا (طبیعی و مصنوع) و معنی (ظاهری و باطنی) و عملکرد و هویت و تاریخ و مردمان و رفتارها و آداب و سنن و سایر ویژگی‌های خاص خود است.

- حس امان

این حس بر تبیین و نوع و شیوه‌های رابطه انسان با آحاد جامعه، با طبیعت، با آثار انسانی و با رفتارها و با اعمال خویش متمرکز است. این حس برآیند و حاصل ارتباط انسانی و صحیح انسان با عالم طبیعت (دنیا) و اجزای آن است که یکی از مبانی این ارتباط صحیح، آشنایی با اصول و قوانین حاکم بر عالم است. حاصل این حس که با شناخت و به کار بستن اصول و قوانین حاکم بر طبیعت و همچنین با رعایت بایدها و نبایدهایی که برای مشی انسان در زمین و در زندگی دنیایی‌اش تعریف شده‌اند، حاصل می‌شود، ظهور نوعی سلامت روانی و جسمانی است. این سلامت، نتیجه محتوم فقدان آلودگی‌ها و غیبت زشتی‌ها و بر هم زدن تعادل‌هاست. حس امان، در حقیقت، به تبیین جایگاه انسان در میان سایر موجودات و احساس وحدت و تعاون و همکاری اشاره می‌کند. در فضا و محیط امن، به دلایل عدیده‌ای انسان می‌تواند احساس امنیت کند. اولاً نسبت به سایر موجودات (اعم از انسان و طبیعت و حتی در مقابل خداوند) طغیان و سرکشی و تجاوز و تخریب انجام ندهد؛ ثانیاً اصول و قوانین حاکم بر طبیعت و شهر را بشناسد؛ ثالثاً به نسبت بالایی از عدم تجاوز دیگران به حقوق خویش اطمینان داشته باشد، و در صورت عدم اطمینان کامل از تضییع نشدن حقوقش، به وجود مرجعی مطمئن برای احقاق حق خویش آگاه باشد؛ رابعاً به وجود عدالت و فقدان تبعیض در جامعه مطمئن باشد؛ خامساً هر گونه رجحان و برتری مشهود را مطابق حق تلقی کند و برتری‌ها و رجحان‌ها را نتیجه لیاقت و شایستگی بدانند.

- حس وحدت

حس وحدت، نتیجه ارتباط منطقی و عقلانی انسان با آحاد جامعه و با هستی است. اگر هر یک از حس‌های چهارگانه قبلی (ایمان، زمان، مکان و امان) نمایشی از نوع ارتباط انسان با خالق هستی، تاریخ، عالم و سایر موجودات‌اند، حس وحدت جلوه‌گاه و نمایش ارتباط انسان با کل هستی است. با بروز و رشد و تقویت و کمال و تعالی این حس، انسان اولاً، اصل بنیادین «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶) را به عینه می‌بیند؛ ثانیاً با تاریخ بشریت (اعم از گذشته و حال و آینده) ارتباطی منطقی برقرار می‌کند؛ اکنونش نیز بر گذشته و تجارب بشریت استوار است و گذشته و تجارب خویش (و بشریت) را سنگ بنای آینده می‌سازد، و در این ارتباط، طبیعتاً خدای خویش را فراموش نمی‌کند؛ ثالثاً با عالم و طبیعت و محیط زندگی خود احساس قرابت و نزدیکی دارد و می‌داند که انحطاط و انهدام هر کدام به تخریب و تباهی دیگری خواهد انجامید. در این احساس، کلام رسول خدا(ص) مقابل چشم است که زمین مادر شماس است: «تَحَفُّظُوا مِنَ الْأَرْضِ فَإِنَّهَا أُمُّكُمْ»: حرمت زمین را بدارید [و از آن حفاظت کنید] که آن به منزله مادر شماس است. (نهج‌الفصاحه ۱۳۷۷، ص ۳۸۰) و در هر عملی، این معیار اصلی مطرح است

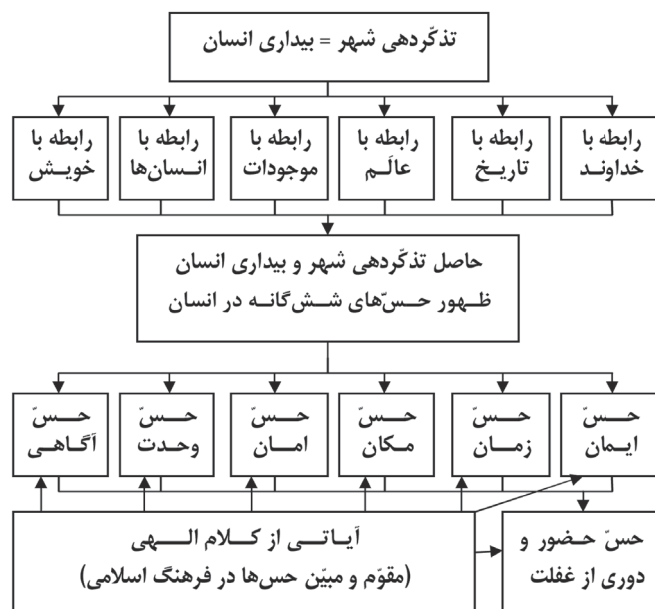
که همگی شما در برابر زمین و سایر موجودات مسئولید و درباره کارهایی که درباره آن‌ها می‌کنید، مورد سؤال قرار خواهید گرفت: «فإنکم مسؤولون حتی عن البقاع و البهائم: زیرا شما مسئولید حتی در برابر زمین‌ها و ستوران» (نهج‌البلاغه ۱۳۷۸، خ ۱۶۶، ص ۳۹۶-۳۹۷)

- حس آگاهی

این حس، ارتباط انسان با خویش را تعریف می‌کند. علاوه بر آن، این حس در زمینه ارتباط انسان با هستی نیز نقش اصلی را ایفا می‌کند. یکی از موضوعات موجود در هستی، «علم» و «معرفت» است. به بیان دیگر، علم موجودی است که توسط انسان (با سؤال و کنجکاوی که حاصل حقیقت‌جویی انسان است) کشف می‌شود. «علم» عبارت از شناخت اصول و قوانین حاکم بر عالم است که به مرور و با ظهور سؤالات انسان و به دنبال احساس نیازهایی که همگی (آن‌ها اعم از سؤالات و نیازها) حاصل و برگرفته و متأثر از جهان بینی و فرهنگ‌اند^۵، به دست می‌آید و کسب می‌شود. رابطه انسان و علم باید به گونه‌ای باشد که انسان در زندگی خویش، در وهله اول احساس خودآگاهی نماید و در مرحله بعد، به رابطه خویش با پیرامون خود آشنا باشد، زیرا آشنایی با خویش و با پیرامون خود، منجر به احساس هویت و شناخت شیوه‌های منطقی ارتباط با دیگران می‌شود. این آگاهی، به انسان، احساس حضور در عالمی را القا می‌کند که خود جزئی از آن است، باید آن را بسازد و کمال بخشد تا از این طریق خود نیز به سمت کمال سیر کند، و همه اینها در جایی انجام می‌شود که تحت کنترل و نظاره است: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي»: آیا ندانست که خدا می‌بیند. (علق: ۱۴) عالی‌ترین مرتبه حس آگاهی، حس معرفت است که البته دارای مراتب مختلفی است که انسان‌ها به تناسب ایمان و توجه و اراده و دانش خویش به مراتب متفاوتی از آن دست می‌یابند. از اصلی‌ترین ویژگی‌های حس معرفت، تلفیق علوم عقلی و تجربی با معارف الهی و شهود قلبی است که به نوبه خود بر ارتباطات انسان با جهان خارج، بر شناخت ویژگی‌های این ارتباطات، بر موقعیت انسان در میان این ارتباطات، و بر نحوه بهره‌گیری از انواع ارتباطات و تنظیم آن‌ها تأثیر می‌گذارد.

- حس حضور

مجموعه این حس‌ها که منجر به حس حضور می‌شوند و انسان را از غفلت می‌رهانند، با مراجعه به آیات الهی تبیین می‌شوند و هویت می‌یابند؛ رابطه آن‌ها در نمودار (۵) نشان داده شده است. ظهور همه حس‌های پنج‌گانه مورد اشاره در بالا که به نحوی تبیین‌کننده و متذکر رابطه منطقی و معقول انسان با خداوند سبحان، خویش، طبیعت، ساخته‌هایش، تاریخ و گذشته و آینده‌اش و جامعه‌اش می‌باشد، منجر به ظهور حس‌ی می‌شود که در واقع برآیند این حس‌هاست و آن را «حس حضور» می‌نامیم. حس حضور، حالت و فضایی است که در آن،



نمودار ۵: نمودار نمایش‌دهنده رابطه انسان و هستی و حس‌های مرتبط

انسان خالق خویش را می‌شناسد و در محضر او بودن را قلباً و مدام حس می‌کند؛ از گذر زمان و تجارب تاریخی و برنامه‌هایی برای آینده غافل نیست؛ وجود سایر انسان‌ها را به رسمیت می‌شناسد و به حقوق آنان احترام می‌گذارد و مراقب آن‌هاست؛ محیط طبیعی و مصنوع را می‌شناسد و برای دگرگونی‌ها و تحولات طبیعت و استفاده منطقی از آن برای سعادت خویش و به کمال رساندن آن‌ها برنامه دارد، و نهایتاً اینکه با آگاهی و دانش زندگی می‌کند و مدام به دنبال ارتقای آگاهی‌های خویش برای ایجاد ارتباط عالی‌تر و منطقی‌تر با هستی برای رستگاری خویش است. فضا و محیط متذکر که همه اینها را به انسان تذکر می‌دهد، و او را در «فضای حضور» که فضایی حقیقی و واقعی است نگه می‌دارد، عالی‌ترین محیط و فضا برای زندگی انسانی، و به عبارتی، عالی‌ترین شهر قابل زیست انسان است. نتیجه یا جلوه دیگر حس حضور، حس وحدتی است که بین انسانی که به مرحله حس حضور رسیده است، با عالم هستی برقرار می‌شود. در این حالت، انسان با شناخت خدای خویش و ایمان به او، راه زندگی خود را به دقت می‌شناسد؛ با عالم و طبیعت احساس قربت و خویشی و وحدت می‌کند؛ بین رستگاری خویش و سایر آحاد جامعه‌اش تفاوت و تضادی قائل نیست و با مردمان به وحدت رسیده است؛ و همه این احساس وحدت‌ها و قربت‌ها و شناخت‌ها، منجر به ظهور و رشد حس امان می‌شود.

نتیجه‌گیری

در این مجال، با توجه به آنچه ذکر شد، به چند نکته اشاره می‌شود:

- نکته اول آن است که موضوع ذکر با انواع و مراتب روایتی که انسان با هستی و اجزای آن دارد، ارتباط تنگاتنگی دارد و برای هر نوع و هر مرتبه از این روابط می‌توان مایه‌آزایی از ذکر را مطرح کرد. هر مرتبه از ذکر، منجر به ظهور حسی در انسان می‌شود که از آن‌ها به نام‌های حس ایمان، حس زمان، حس مکان، حس امان و حس وحدت و حس آگاهی یاد می‌کنیم. مجموعه این حس‌ها نیز، حس حضور در محضر الهی را در پی خواهد داشت.
- ثانیاً، با عنایت به معنا و مفهوم ذکر توجه کنیم که این واژه لزوم آگاهی قبلی را در خویش مستتر دارد. در معنای تذکر آمده است: «تذکر یعنی یادآوری مسائلی که در فطرت انسان وجود دارد و انسان از آن‌ها غافل است». (مطهری بی‌تا، ص ۱۲۸) مرحوم علامه طباطبایی در تعریف ذکر می‌گوید: «ذکر حاضر کردن صورتی است که بعد از ادراک در ذهن حفظ شده، یا نگه داشتن صورت ظاهر در ادراک است که پنهان نشود». (طباطبایی بی‌تا، ۵۶/۴) بنابراین، اصلی‌ترین مفهوم و کاربرد تذکر، تقویت «حس حضور» زنده نگه داشتن فطریات انسان است.
- نکته بعد اینکه، علاوه بر معنای فوق‌الاشاره برای ذکر و خاصیت تذکردهی که می‌توان آن را برای همه موضوعاتی که در حیطه احساس و ادراک انسان قرار می‌گیرند، قائل شد، هر گونه آموزش، هدایت، کشف، معنا، استنتاج، و فهم و دریافت نیز که در مواجهه با همه پدیده‌های عینی و مفاهیم فکری و ذهنی، به ذهن انسان متبادر می‌شوند، به عنوان صفت (تذکردهی) محیط و فضای زندگی مد نظر این نوشتارند. به بیان دیگر، همه اجزا و عناصر محیط زندگی، و همه معانی‌ای که در فرهنگ و اقلیم و سرزمین خاص با توجه به همه جوانب فکری و فرهنگی و علمی و هنری به ذهن مردمی که با آن اجزا و عناصر مواجه شده‌اند، خطور می‌کنند (به عنوان محصول تذکر و یادآوری) مورد نظر و مد نظر این نوشتارند. با این توضیح که همه این معانی در دو طبقه اصیل و جعلی، حقیقی و کاذب، یا یادآور و غفلت‌زا دسته‌بندی می‌شوند. به بیان دیگر، بدون انکار تبادر معنا به ذهن انسان‌ها (در تماس با همه پدیده‌ها)، آن معنایی مطلوب و مصداق ذکر است که به بیدار شدن و رشد و کمال و تعالی انسان و تقویت حس حضور در ذهن او بینجامد، و اگر معنای چیزی، به خواب شدن و غافل ماندن (یا غافل شدن) و از آن بالاتر به ازاله هشیاری بینجامد، معنای مطلوبی برای یادآوری نخواهد بود. معنای ای مطلوب‌اند که هدایتگر و آموزش‌دهنده باشند و نه سرگرم‌کننده و گمراه‌کننده انسان.

- خلاصه اینکه، دقت در معنای ذکر حاکی از، از بین بردن غفلت به عنوان یکی از زشت‌ترین صفات نکوهیده است و به همین دلیل، تذکر و به تبع آن، تذکردهنده، شرط ضروری حیات انسانی‌اند. یعنی موضوعی که بتواند غفلت‌زدا باشد، و یادآور موضوعات و مفاهیم زیبایی باشد که «زیبایی و خیر مطلق» (یعنی خداوند تبارک و تعالی) آن‌ها را در

فطرت انسان‌ها به ودیعت نهاده و متأسفانه انسان با ماندن در عالم خاک، آن‌ها را مغفول نهاده است، از اصلی‌ترین و بالاترین و والاترین شرایط حیات انسانی است.

بس کنم تا میر مجلس بازگوید با شما داستان صد هزاران مجلس پنهان خویش
(مولوی، ۱۳۵۲، ۵۰۸/۱)

پی‌نوشت‌ها

۱. علاوه بر ادیان ابراهیمی، بسیاری از حکما نیز، علاوه بر جایگاه والای آگاهی به اهمیت موضوع ذکر صراحتاً اشاره کرده‌اند؛ از جمله: «یادآوری برای آن‌هایی است که از یاد برده‌اند (افلوپین)»، «من خلق نمی‌کنم، فقط از گذشته پرده برمی‌دارم (کنفوسیوس)». (به نقل از: نصر ۱۳۸۰، ص ۱۵۱ و ۲۰۳).
۲. «ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ وَ فِيهِ»: به هیچ چیز نظر نینداختم مگر آنکه خدا را پیش از آن، پس از آن، همراه آن و درون آن مشاهده کردم. (فیض کاشانی عین‌الیقین، ج ۱، ص ۴۹؛ همچنین ر.ک: طیب ۱۳۸۸)
۳. برای مطالعه درباره ویژگی‌ها و صلاحیت جامعه برای تکامل و تعالی، ر.ک: طباطبایی بی‌تا، ج ۷.
۴. برای مطالعه در مورد مقایسه مفهوم زمان در دوران اساطیر و دوران مدرن (که البته نظر الهیون در آن ذکر نشده) ر.ک: شایگان ۱۳۸۱.
۵. برای مطالعه در زمینه رابطه جهان‌بینی، سؤال و تولید علم، ر.ک: نقی‌زاده ۱۳۹۰

منابع

- قرآن کریم.
- نهج‌الفصاحه (مجموعه کلمات قصار رسول اکرم ص). ۱۳۷۷. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: جاویدان.
- نهج‌البلاغه (مجموعه خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار امام علی بن ابیطالب ع). ۱۳۷۸. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- بنتلی، ای‌ین و دیگران. ۱۳۸۲. محیط‌های باسخته. ترجمه مصطفی بهزادفر. تهران: دانشگاه علم و صنعت ایران.
- توسلی، محمود. ۱۳۸۸. طراحی شهری هنر نو کردن ساختار شهر. تهران: توسلی.
- جعفری، محمدتقی. ۱۳۶۹. زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام. تهران: حوزه هنری.
- سعدی، مصلح‌الدین. بی‌تا. کلیات سعدی شیرازی. با تصحیح و مقدمه محمدحسین رکن‌زاده آدمیت. تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیّه.
- شایگان، داریوش. ۱۳۸۱. بت‌های ذهنی و خاطره‌ازلی. تهران: امیرکبیر.
- صدر، محمدباقر. ۱۳۵۹. انسان مسئول و تاریخ‌ساز از دیدگاه قرآن. ترجمه محمد مهدی فولادوند. تهران: بنیاد قرآن.
- طباطبایی، سید محمدحسین. ۱۳۷۴. تفسیر المیزان (ج ۱۶). ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. تهران: محمدی.
- _____ . بی‌تا. تفسیر المیزان (ج ۴ و ۷). ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. قم: دارالعلم.
- طیب، مهدی. ۱۳۸۸. مصباح‌الهدی در نگرش و روش عرفانی اهل محبت و ولاء. تهران: سفینه.
- فیض کاشانی، ملامحسن. بی‌تا. عین‌الیقین. قم: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل‌البیت (ع).
- لنگ، جان. ۱۳۸۳. آفرینش نظریه معماری (نقش علوم رفتاری در طراحی محیط). ترجمه علیرضا عینی‌فر. تهران: دانشگاه تهران.
- لوکر بوزیه. ۱۳۵۵. منشور آتن. ترجمه محمدمنصور فلامکی. تهران: دانشگاه تهران.
- لینچ، کوین. ۱۳۷۲. سیمای شهر. ترجمه منوچهر مزینی. تهران: دانشگاه تهران.
- _____ . ۱۳۸۱. تئوری شکل شهر. ترجمه سید حسین بحرینی. تهران: دانشگاه تهران.
- محقق داماد، سید مصطفی. ۱۳۷۹. یادداشت سردبیر. مجله نامه فرهنگستان علوم (۱۶): ۸۵.
- مطلبی، قاسم. ۱۳۸۰. روان‌شناسی محیطی: دانشی نو در خدمت معماری و طراحی شهری. مجله هنرهای زیبا (۱۰): ۶۷-۵۲.

- مطهری، مرتضی. بی تا. سیره نبوی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- مولوی، جلال الدین محمد. ۱۳۵۲. کلیات دیوان شمس تبریزی. تهران: انتشارات جاویدان.
- نصر، سید حسین. ۱۳۸۰. معرفت و معنویت. ترجمه انشاءالله رحمتی. تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- نقی زاده، محمد. ۱۳۹۰. شهر آرمانی اسلام یا فضای حیات طیبیه. تهران: نشر شهر.
- _____ . ۱۳۸۹. تحلیل و طراحی فضای شهری (مبانی، تعاریف، معیارها و شیوه‌ها). تهران: پژوهشکده فرهنگ و هنر جهاد دانشگاهی.
- _____ . ۱۳۸۸. مبانی هنر دینی در فرهنگ اسلامی (مبانی نظری، نظام فکری، تجلیات و عینیات). تهران: نشر شهر.
- _____ . ۱۳۸۶. ادراک زیبایی و هویت شهر (در پرتو تفکر اسلامی). تهران: شهرداری اصفهان.
- _____ . ۱۳۸۴. جایگاه طبیعت و محیط زیست در فرهنگ و شهرهای ایرانی. تهران: واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی.